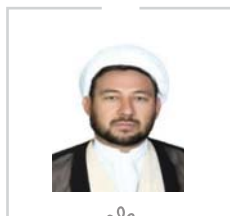


## نقش دولت‌آبادی در معرفی آثار علامه فیض‌محمد کاتب



✉ دکتر محمدعلی جويا

یاد کرد؛ جریان نخست مربوط می‌شود به تاریخ‌نویسانی که تاریخ هزاره‌ها برای آنها موضوع حاشیه‌ای و حد اکثری یکی از موضوعات در میان صدها موضوع دیگر بوده است و از این رو در روایت تاریخ به این موضوع توجه ویژه نداشته‌اند و به همین دلیل ارجاع شان به آثار فیض‌محمد کاتب نیز در حد سایر منابع بوده است. میر غلام محمد غبار و میر محمد صدیق فرهنگ را احتمالاً می‌توان در این گروه جای داد.

گروه دوم مؤرخانی است که به عمد در صدد حذف هزاره‌ها از تاریخ افغانستان بوده‌اند و به همین دلیل بخش عمده آثار کاتب را یا گزارش نکرده‌اند یا به صورت مغرضانه گزارش کرده‌اند و حتی عامدانه تلاش کردند که آثار کاتب در پستوی آرشیو ملی باقی بماند و از دسترس مردم دور بماند. احتمالاً مؤرخان درباری، به ویژه عبدالحی حبیبی را می‌توان در این دسته قرار داد.

پژوهشگران تاریخ افغانستان فیض‌محمد کاتب را برجسته‌ترین تاریخ‌نگار ادوار متأخر افغانستان می‌دانند؛ شخصیتی که از ترکیب علم، هنر و زکاوت طرح بدیع پدید آورد و رازهای نگفت را بر افتاب افکند. با این وجود کتاب‌های کاتب تنها پس از فروپاشی نظام سلطنت و بیداری مردم اقبال عام یافت؛ چه تا پیش از آن جز تعداد اندکی که کار حرفه‌ای تاریخ‌نویسی می‌کردند نه کاتب شناخته شده بود و نه آثارش در میان مردم خواننده داشت. این در حالی است که اکنون جایگاه سراج‌التواریخ، فیضی از فیوضات، تذکره‌الانقلاب، تحفة‌الحیب و دیگر آثار او در کتابخانه بسیاری از رجال علم و دانش جا باز کرده و علی‌رغم نثر سنگین، بسیاری از توده‌های کم‌سواد نیز با آن‌ها آشنایی دارند. پرسش این است که چه کسانی در زنده کردن کاتب نقش داشت و آثار او را به مردم معرفی کرد؟

در میان مؤرخان افغانستان شاید بتوان از سه جریان تاریخ‌نگاری

✉ بخش اول: نگاهی به ویژگی‌های فرهنگی و شخصیتی دولت‌آبادی

دسته سوم مؤرخانی است که تلاش کردند تاریخ هزاره‌ها را از نو بنویسند و این بخش از تاریخ کشور را پس از فراموشی و سکوت بار دیگر زنده کنند. نویسندگانی چون مرحوم حسین نائل، حاج کاظم یزدانی و بصیراحمد دولت‌آبادی و برخی دیگر از معاصران را در این دسته می‌توان قرار داد. این دسته از تاریخ نویسندگان خود مشرب‌های مختلف داشتند، برخی به دنبال احیای تاریخ هزاره‌ها به استناد منابع و مصادر خارجی بودند و برخی دیگر به ریشه‌یابی این قوم در آثار کهنی چون شاهنامه‌ها روی آوردند و برخی دیگر در میان تاریخ‌ترکان در جستجوی ریشه هزاره‌ها بودند. در این میان بصیراحمد دولت‌آبادی را می‌توان از کسانی دانست که بیشترین تلاش را برای بازخوانی تاریخ هزاره‌ها در میان آثار فیض‌محمد کاتب نموده است.

البته احتمالاً اولین شخصیت برجسته‌ای که اهمیت کاتب را درک کرد استاد شهید عبدالعلی مزاری بود. وی توانست نسخه‌ای از سراج‌التواریخ را از آرشیو ملی به دست آورده زمینه چاپ و نشر آن را آماده سازد، اما کسی که به جد در ترویج و معرفی آثار کاتب کوشید، مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی بود. بر اساس گزارش‌های متعدد، نسخه‌ای از سراج که آرشیو ملی به صورت کپی به دست شهید مزاری رسیده بود در اختیار جمعی از آگاهان و نویسندگان آن عصر قرار داده شد تا ضمن تحقیق روی آن زمینه چاپش را فراهم نماید. شخصیت محوری در آن گروه که از افرادی چون قاسم‌علی رحمانی، مصطفی محمدی و تعدادی دیگر تشکیل شده بود، بصیراحمد دولت‌آبادی بود. بصیراحمد علاوه بر استعدادی ذاتی و علاقه‌ای که به مباحث تاریخی داشت، در ضمن مطالعه سراج یاد داشت‌هایی از آن برای خود بر می‌داشت که بعدها زمینه تألیف چندین مقاله و دست‌کم دو کتاب را فراهم نمود.

بصیراحمد پیش از این شناسنامه افغانستان و شناسنامه احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان را در کارنامه داشت و در ضمن کار در مجله حبل‌الله با مباحث تاریخی آشنایی خوبی پیدا کرده بود. اما با مطالعه سراج‌التواریخ جهت مطالعات وی کاملاً تغییر کرد و پس از آن بیشتر آثارش به معرفی آثار کاتب اختصاص یافت. نگاهی به مقالات و کتاب‌های مرحوم دولت‌آبادی نشان می‌دهد که آثار فیض‌محمد کاتب مهم‌ترین منبع و بزرگترین دغدغه مرحوم دولت‌آبادی بوده است. در این نوشته کوتاه سعی می‌شود به گوشه‌ای از تلاش‌های مرحوم دولت‌آبادی در معرفی آثار مرحوم کاتب هزاره اشاره شود:

## الف) مقالات

از مجموع مقالات مرحوم دولت‌آبادی که بیش از صد مقاله را شامل می‌شود چهار سلسله مقاله وجود دارد که بعدها تبدیل به کتاب شده است. این مقالات عمدتاً در مجله سراج، هفته نامه وحدت و مجله حبل‌الله منتشر شده است. این سلسله مقالات عموماً به معرفی آثار مرحوم کاتب اختصاص دارد و به نوعی بیان مطالب کاتب با زبان ساده و موضوعی می‌باشد.

اولین مجموعه سلسله مقالات «وقایع هزاره‌جات» است در ۳۳ قسمت که از شماره ۲۴۵ تا ۳۱۵ هفته نامه وحدت به چاپ رسیده است. این مجموعه در واقع گزارش وقایع هزاره‌جات از کتاب سراج‌التواریخ است که به صورت پراکنده و ضمن حوادث سال‌های مختلف در سراج‌التواریخ گرد آمده است، اما مرحوم بصیراحمد ضمن دسته‌بندی آن‌ها گزارش‌ها را به صورت مرتب بیان کرده است. به لحاظ تاریخی این سلسله مقالات از ۳۱ حمل ۱۳۷۷ تا ۸ میزان ۱۳۷۸ را در بر می‌گیرد و مربوط به مقطع زمانی بعد از پیروزی مجاهدین می‌شود. در این سال‌ها هرچند کاتب و کتاب‌هایش در میان مردم تا حدودی شناخته شده بود، اما به دلیل نثر خاص کاتب امکان فهم آن برای همه مردم فراهم نبود. بصیراحمد با نشر این سلسله مقالات تلاش کرد حوادث دوران عبدالرحمان را به زبان ساده و قابل فهم برای مردم بیان کند.

سلسله مقالات «هزاره‌ها، پناه‌گزینی و کتمان هویت» نیز از آثاری است که بصیراحمد آن‌ها را تقریباً ده سال پس از وقایع هزاره‌جات در هفته نامه وحدت به نشر سپرده است. این مقالات در ۱۵ قسمت از ۲۶ حمل ۱۳۸۷ شروع و تا میزان همان سال ادامه می‌یابد و در مجموع از شماره ۲۹۱ تا ۳۱۴ هفته نامه را در بر می‌گیرد. قسمتی از این مجموعه مقالات به عصر پناه‌گزینی‌های متأخر، به ویژه بعد از هجوم اتحاد جماهیر شوروی اختصاص یافته است، ولی قسمت زیادی از آن به پناه‌گزینی‌های اختصاص یافته است که در عصر عبدالرحمان و اخلافس رخ داده و به صورت عمده در سراج‌التواریخ و دیگر آثار کاتب بازتاب یافته است. این مجموعه بعدها بسط و گسترش یافته و به صورت کتاب «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» چاپ و منتشر گردید.

مقاله «سراج‌التواریخ یا کتاب وقایع» توضیحی است که بصیراحمد پیرامون کتاب وقایع افغانستان نوشته فیض‌محمد کاتب

مطلب پای می‌فشارد که اگر کاتب نبود هویت هزاره‌ها به آسانی قابل احیا نبود.

## ب) کتاب‌ها

از دولت‌آبادی حدود ۹ عنوان کتاب به یادگار مانده است و حدود ۱۲ عنوان کتاب نیز نگارش یافته است که فرصت نشر نیافته است. از میان کتاب‌های منتشره ایشان سه کتاب «شناسنامه افغانستان»، «شناسنامه احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان» و «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» مهم‌ترین به حساب می‌آید. دو کتاب نخست فاقد هر نوع پاورقی است و در کتاب نخست چیزی به نام فهرست منابع هم وجود ندارد، اما فصل سوم این کتاب که به «وضعیت تاریخی افغانستان» اختصاص یافته است از کتاب‌های عمده در تاریخ‌نگاری افغانستان یاد می‌کند و اکثر گزارش‌های آن به افرادی چون میر غلام‌محمد غبار، میر محمدصدیق فرهنگ و چند مورخ غربی مستند است. در این کتاب به صورت مستقیم هیچ اشاره‌ای به آثار کاتب وجود ندارد و به خوبی نشان می‌دهد که نویسنده در آن آوان با آثار مرحوم کاتب آشنا نبوده است، تا آنجا که داستان قتل عام هزاره‌ها را که در سراج‌التواریخ منعکس شده است نیز به نقل از فرهنگ یا غبار نقل می‌کند.

کتاب دوم، یعنی شناسنامه احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان خود به گونه‌ای است که بحث تاریخی در آن اندک است و نویسنده تلاش نموده است سیمای کلی از احزابی که تا زمان نگارش این کتاب یعنی سال ۱۳۷۱ وجود داشته است ارائه نماید. اما این کتاب بر خلاف کتاب قبلی فهرست منابع اندکی دارد و در میان آن‌ها سراج‌التواریخ نیز به عنوان یکی از منابع جا خوش کرده است. این نشان می‌دهد که در زمان نگارش این کتاب بصیراحمد سراج‌التواریخ را در اختیار داشته و از آن استفاده کرده است. اما به اقتضای موضوع کتاب میزان ارجاع به سراج‌التواریخ زیاد نیست.

کتاب سوم که مهم‌ترین کتاب وی در بحث هزاره‌شناسی محسوب می‌شود در واقع عمدتاً بر گرفته از آثار کاتب است و از این جهت می‌توان آن را بهترین کار بصیراحمد در معرفی آثار مرحوم کاتب دانست. کتاب هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت که در سال ۱۳۸۵ و تقریباً آخرین سال‌های حضور بصیراحمد در ایران به چاپ رسید از هفت فصل تشکیل یافته است. از فصل اول تا فصل پنجم این

نگاشته است که به اشتباه در شهر قم با عنوان سراج‌التواریخ جلد چهارم چاپ شده بود. این مقاله نیز در شماره ۲۴۰ هفته‌نامه وحدت در ۲۷ حمل ۱۳۷۷ منتشر شده است.

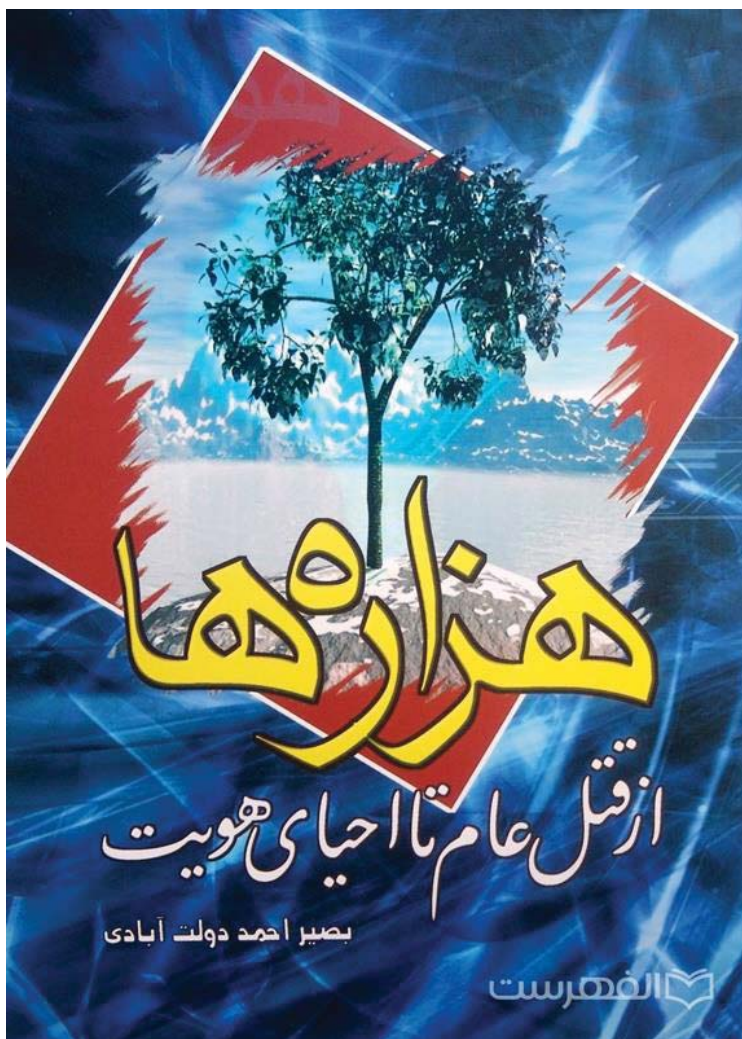
«افغانستان تکرار سیاست‌های گذشته» نیز که در ۲۱ عقرب سال ۱۳۷۷ در شماره ۲۷۰ هفته‌نامه وحدت منتشر شده است، ضمن تشریح سیاست‌های گذشته، به ویژه سیاست‌های عبدالرحمان که در آثار مرحوم کاتب بازتاب یافته است، به نقد و تحلیل سیاست‌های موجود در دهه هفتاد می‌پردازد.

سلسله مقالات «هویت‌زدایی اقوام، آثار و پیامدها»، در سه قسمت و در شماره‌های ۳۴۶-۳۴۵ و ۳۴۸ هفته‌نامه وحدت یکی دیگر از مقالات بصیراحمد است که به نحوی به معرفی آثار کاتب اختصاص دارد، زیرا بسیاری از مطالب آن با اقتباس از مطالب سراج‌التواریخ نوشته شده است. این سلسله مقالات در سال ۱۳۷۹ منتشر شده است.

«هزاره‌جات درگذشته‌های دور و نزدیک» عنوان مقاله‌ای است که بصیراحمد آن را در شماره ۳ و ۴ مجله سراج در سال ۱۳۷۴ به نشر رسانده است. بیشتر مطالب این مقاله نیز از کتاب‌های کاتب، به ویژه سراج‌التواریخ اقتباس گردیده و به نوعی بازخوانی سراج‌التواریخ به حساب می‌آید.

مقاله «ناگفته‌هایی درباره تقسیمات اداری و کشوری در افغانستان»، که در شماره ۱۳ و ۱۴ مجله سراج منتشر شده است نیز هرچند از منابع متعدد استفاده می‌کند، ولی یکی از منابع مهم و پر بسامد آن سراج‌التواریخ فیض‌محمد کاتب است.

بصیراحمد یک مقاله هم در خصوص فیض‌محمد کاتب نوشته است که در شماره ۲۰ مجله سراج منتشر شده و برای آن عنوان «ملایض محمد کاتب هزاره مؤرخ دوران‌دیش و هدفدار افغانستان»، بر گزیده است. وی در این مقاله از کاتب به عنوان پدر تاریخ نویسی افغانستان یاد می‌کند و از نویسندگانی چون مرحوم حسین نایل، داکتر سید علی رضوی غزنوی، نیلاب رحیمی، پوهاند عبدالحمی حبیبی، میر محمدصدیق فرهنگ، داکتر محمدحسن کاکر، مرحوم قاسم رشتیا، عبدالحکیم رستاقی و حاج کاظم یزدانی فقراتی را برای اثبات این ادعای خود شاهد می‌آورد. اما در نهایت ویژگی مرحوم کاتب را در سه نکته برجسته می‌کند: «دردمندی»، «پرتلاشی» و «هدفدار بودن». وی از کاتب به عنوان اولین احیاگر هویت هزاره‌ها سخن گفته بر این



کتاب گزارشی است از آنچه بر سر هزاره‌ها به ویژه در دوران عبدالرحمان و پس از او گذشت و موجب قتل عام، آوارگی و به حاشیه راندن شدن آن‌ها از تمام عرصه‌های اجتماعی گردید. در این پنج فصل عمدتاً آثار کاتب، به ویژه سراج‌التواریخ و وقایع افغانستان را روایت می‌کند. در دو فصل اخیر به وضعیت هزاره‌ها در دوران معاصر

می‌پردازد که البته کمتر از کاتب بهره برده شده است. بدین‌سان بصیراحمد را می‌توان از کسانی دانست که در میان مؤرخان افغانستان بیشترین تلاش را برای بازخوانی، معرفی و ترویج آثار فیض محمد کاتب انجام داده است. یادش گرامی

